

شروط شاهد در شهادت

از دیدگاه فریقین*

احمد مرادخانی** سیدروح الله موسوی***

چکیده

شهادت یکی از ادله اثبات دعوی در محاکم اسلامی است و پذیرش شهادت شاهد به واجدالشرايط بودن شاهد منوط است. درباره شرايط شهود میان علمای مذاهب مختلف اسلامی، اختلاف نظر وجود دارد. اکثر علمای امامیه شش شرط را لازم دانسته اند که عبارت اند از: بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، طهارت مولد و انتفای تهمت. برخی نیز اسلام را جداگانه در کنار ایمان ذکر کرده اند. در مقابل، فقهای اهل سنت شرط ایمان و طهارت مولد را ذکر نکرده اند و به جای آن، حریت، بینایی و نطق را لازم دانسته اند.

واژه های کلیدی: شهادت، شاهد، امامیه، اهل سنت.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۰/۳/۵

** استادیار و عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

«شهادت» عبارت است از اظهارات افراد خارج از دعوی نزد حاکم، مبنی بر اینکه امر مورد اختلاف را دیده یا شنیده یا شخصاً از آن به طور حسی آگاهی یافته‌اند؛ یعنی شخص به نفع یکی از طرفین دعوا و بر ضرر دیگری نزد حاکم، اعلام اطلاع و خبر از وقوع امری نماید. در فقه از شهادت به «بیّنه» نیز تعبیر می‌شود که عبارت است از: دو مرد شاهد عادل و در موارد خاص به چهار مرد گفته می‌شود. البته در مواردی نیز با توجه به ادله، نصاب و جنسیت شهود، ممکن است تغییر یابد. «شهادت» یکی از ادله اثبات دعواست و پس از اقرار، قوی‌ترین دلیل محسوب می‌شود. البته کاربرد شهادت فقط به محاکم ختم نمی‌شود و در غیر محاکم مثل شهادت در رؤیت هلال و یا شهادت به نجاست اشیا برخلاف اصل طهارت و یا شهادت در مجلس طلاق به عقیده شیعه و در مجلس نکاح به عقیده اهل سنت نیز کاربرد دارد. شهادت در دوران گذشته نیز در میان اقوام، طوایف و مذاهب گوناگون رایج بود؛ مثلاً قضاوت در میان یهود، وصیت دهم از وصایا یا احکام ده‌گانه که قسمتی از شریعت حضرت موسی علیه السلام را تشکیل می‌دهد، متضمن مسئله قضاوت و شهادت است (حجتی کرمانی، ۱۳۷۱: ۷۹). اهمیت شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، از آن جهت است که با جان، مال و ناموس افراد مرتبط است و در اجتماعاتی که افراد به اصول اخلاقی و مذهبی پای‌بند نباشند، شهادت می‌تواند باعث تضییع حقوق مادی و معنوی اشخاص شود و برعکس، در جوامعی که انسان‌ها به اصول اخلاقی مقید بوده و متدین‌اند و ادای شهادت را فرضیه‌ای از فرایض الهی می‌دانند، می‌تواند در احیای حقوق دیگران مؤثر باشد.

سال دهم - شماره ۳۶ - تابستان ۱۳۹۰

۱. تعاریف لغوی و اصطلاحی شهادت

۱-۱. تعریف لغوی شهادت

درباره «شهادت»، معانی ذیل نقل شده است:

در المنجد، شهادت به معنای خبر قطعی و گواهی دادن آمده است (معلوف، ۱۳۸۳: ۱، ۷۵۰) و در لسان‌العرب آمده است: «الشهادة: خبر قاطع و شهد من اصل: يدل علی حضور و علم و اعلام؛ شهادت به معنای خبر قاطع است و شهادت داد از اصل، دلالت می‌کند بر اینکه حضور داشته، علم پیدا کرده و اعلام کرده است» (ابن منظور، ۱۹۸۰: ۳، ۳۳۹؛ ابن فارس، ۲۰۰۱: ۷، ۵۱۷؛ الجزری، ۱۹۷۹: ۲، ۵۱۴). در مختار الصحاح آمده است: «أشهده علی كذا فشهد علیه؛ او را (بر مطلب خاصی) شاهد گرفت، پس او بر آن مطلب شهادت داد». «شهد شهادة عند الحاکم؛ ادا کرد شهادتش را نزد

حاکم». «استشده؛ از کسی درخواست شهادت کردن». «شده؛ حاضر بودن شخص در حادثه‌ای». «شهد له بكذا؛ درباره مطلبی ادای شهادت کرد». «شهد الشیء؛ دیده است آن چیز را». «شهد شهوداً علی كذا؛ خبر دادند به آن چیز، خبری قطعی و آنهایی که خبر دادند را شاهد گویند». گاهی «شهد» برای تخفیف به سکون (هاء) خوانده می‌شود: «شهد الرجل» (ابن منظور، ۱۹۸۰: ۳، ۲۳۹؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۱، ۲۷۸۶؛ الرازی، ۱۹۹۵: ۳۴۹).

۱-۲. تعریف اصطلاحی شهادت

«شهادت» در اصطلاح فقهای امامیه و اهل سنت، با قیودی ذکر شده است که در ذیل به بیان آنها می‌پردازیم:

۱-۲-۱. تعریف شهادت نزد امامیه

شهادت، خبر دادن از یک حق لازم برای دیگری که غیر از حاکم باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۲: ۱۵۳؛ طباطبائی، ۱۴۲۲، ۱۵: ۲۲۵). مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید: «شهادت اخبار توأم با قطع و جزم است از وجود حقی برای غیر که از سوی غیر قاضی به عمل می‌آید» (نجفی، ۱۳۹۶، ۴۱: ۷).
قیود تعریف: ۱. خبر قطعی و جزمی: خارج می‌کند خبری را که از روی قطع و جزم نباشد و از روی ظن، گمان، تخیل، شک و... باشد؛ ۲. حقی برای غیر: خارج می‌کند حق برای خود را که اقرار است؛ ۳. غیر قاضی: خارج می‌کند شهادت قاضی و علم قاضی را.

۱-۲-۲. تعریف شهادت نزد حنابله

بهوتی از علمای حنبلی می‌گوید: «الخبار بما علمه الشاهد بلفظ خاص؛ شهادت، خبر دادن با لفظ خاص به آن چیزی است که شاهد، علم به آن دارد» (البهوتی، ۱۹۸۲: ۵، ۳۲۹؛ البهوتی، ۱۹۶۵: ۳، ۶۴۷؛ الرحیبانی، ۱۹۷۶: ۶، ۵۱۹).
قیود تعریف: ۱. علمه شاهد: خارج می‌کند آن چیزهایی را که شاهد به آنها علم ندارد؛ ۲. بلفظ خاص: خارج می‌کند شهادتی را که با لفظ شهادت نباشد (یعنی شاهد نگوید: أشهد).

۱-۲-۳. تعریف شهادت نزد مالکیه

«اخبار الشاهد الحاکم اخباراً ناشئاً عن علم لاعن ظن أو شک؛ شاهد به حاکم، خبری بدهد که ناشی از علم باشد، نه از ظن و شک» (الحطاب، ۱۹۹۵: ۶، ۱۵۱؛ الصعیدی العدوی، ۱۴۱۲: ۲، ۳۴۳).
الصاوی می‌گوید: «اخبار عدل حاکماً بما علم و لو بأمر عام لیحکم بمقتضاه؛ خبر دادن شخص عادل به حاکم از آن چیزی که علم دارد، و لو به یک امر عامی که به مقتضای آن حکم صادر شود» (الصاوی، ۱۹۸۶: ۴، ۲۳۶؛ الدسوقی، ۱۹۸۰: ۴، ۱۶۴).

قیود تعریف: ۱. اخبار الشاهد الحاکم: خارج می کند خبر دادن به غیر حاکم را؛ ۲. ناشئاً عن علم: خارج می کند اخباری را که به آنها علم نداشته باشد؛ مثل ظن و شک.

۱-۲-۴. تعریف شهادت نزد حنفیه

«اخبار عن مشاهده و عیان لاعن تخمین و حساب؛ شهادت، خبر دادن از چیزی که دیده و مشاهده کرده، نه بر حسب تخمین و گمان» (ابن نجیم، ۱۹۹۳: ۷، ۵۶). سیواسی می گوید: «اخبار صدق لاثبات حق بلفظ أشهد فی مجلس الحکم؛ خبر صدق (راست) دادن برای ثابت کردن یک حقی با لفظ (أشهد) در مجلس قضا» (السیواسی، ۲۰۰۳: ۷، ۳۲۹؛ شیخی زاده، ۱۹۹۸: ۳، ۲۵۷؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۸، ۶۰۲؛ ابن عابدین، ۱۹۹۴: ۵، ۴۶۱؛ السرخسی، ۱۹۹۳: ۱۶، ۱۱؛ البارتی، ۱۹۹۲: ۷، ۳۶۴).

قیود تعریف: ۱. اخبار صدق: خارج می کند خبر کذب را؛ ۲. بلفظ اشهد: خارج می کند شهادتی را که با لفظ (أشهد) نباشد؛ ۳. مجلس الحکم: خارج می کند شهادتی را که در مجلس قضا نباشد.

۱-۲-۵. تعریف شهادت نزد شافعیه

بجیرمی از علمای شافعی می گوید: «اخبار بحق الغیر علی الغیر بلفظ أشهد؛ شهادت عبارت است از خبر دادن در مورد حق کسی بر عهده دیگری به لفظ (أشهد)» (البجیرمی، ۱۹۹۶: ۵، ۳۰۵؛ الرملی، ۱۹۹۳: ۸، ۱۲۹۲؛ القیلوبی، ۱۹۸۸: ۸، ۳۱۸). ابن حجر هیتمی می گوید: «اخبار الشخص بحق علی غیره بلفظ خاص؛ خبر دادن شخص به حقی بر (گردن) غیر خودش، با لفظ خاص» (الهیتمی، ۲۰۰۴: ۴، ۵۰۲).

قیود تعریف: ۱. اخبار الشخص بحق: شامل حق الله و حق الناس می شود؛ ۲. للغير: خارج می کند ادعای حقی را برای خودش؛ ۳. علی الغیر: خارج می کند ادعای حقی را بر خودش؛ ۴. بلفظ أشهد: خارج می کند شهادتی را که به غیر لفظ «أشهد» باشد.

۱-۲-۶. تعریف شهادت نزد ظاهریه

در کتاب المحلی، تعریف مشخصی از شهادت نشده است؛ ولی از عموم کلام ابن حزم استفاده می شود که در تعریف شهادت، با فقها موافق است و آن عبارت است از: (خبر دادن به حقی برای دیگران)؛ ولی با فقهای عامه مخالفت کرده است در اینکه لفظ خاصی را برای شهادت در نظر نگرفته است؛ بنابراین اگر شاهد نزد قاضی برود و بگوید: «أنا اخبرک» یا «أنا اقول لک»، کفایت می کند و شهادتش مورد قبول است (ابن حزم، ۱۹۸۰: ۳، ۳۹۳).

۱-۲-۷. تعریف شهادت نزد زیدیه

«الاخبار بثبوت حق امام الحاکم بلفظ الشهادة؛ خبر دادن به ثبوت یک حقی نزد حاکم، با لفظ شهادت» (ابن المرتضی، ۱۹۷۴: ۶، ۶۱؛ العسنى الصنعانی، ۱۹۶۱: ۴، ۶۶).

قیود تعریف: ۱. اخبار بثبوت حق: شامل حق الله، حق الناس، اقرار و ادعا می‌شود؛
 ۲. امام‌الحاکم: خارج می‌کند خبری را که نزد حاکم نباشد؛ ۳. بلفظ الشهادة: خارج می‌کند شهادتی را که به لفظ «شهادت» (یعنی أشهد) نباشد.

۸-۲-۱. تعریف شهادت نزد اباضیه

«ما يذكره الشاهد حقاً لشخص على آخر بدون التقيد بلفظ خاص و بوجوب حقاً امام القاضی؛ شهادت عبارت است از آنکه شاهد یک حقی را ذکر می‌کند برای شخصی علیه دیگری، بدون تقیید به لفظ خاصی و شهادتش موجب حقی نزد قاضی می‌شود» (ابن اطفیش، ۱۹۷۲، ۱۳: ۸۲).
قیود تعریف: ۱. با این تعریف، اقرار و ادعا خارج می‌شود؛ ۲. لفظ مخصوص را شرط نمی‌داند و مجرد خبر دادن نزد قاضی در مجلس قضا را موجب حکمی می‌داند.

۹-۲-۱. تعاریف دیگر از علمای معاصر اهل سنت

۱. «اخبار من الشهود بحق للغير على الغير؛ شهادت اخبار از شهود است، نسبت به حق کسی بر دیگری» (الحصری، ۱۹۸۶: ۱، ۶۶).
 ۲. «اخبار بحق للغير على آخر عن تيقن في مجلس الحكم و ذلك المخبر يسمي شاهداً؛ شهادت خبر دادن یقینی درباره حق شخصی بر شخص دیگری در مجلس حکم و به آن مخبر (شاهد) گویند» (التهاوفی، ۱۹۷۷: ۴، ۹۸).

۲. ادله حجیت شهادت در دین اسلام (آیات، روایات، اجماع، بنای عقلا)

حجیت شهادت، مورد اجماع و اتفاق همه فرق مذاهب اسلامی است و یکی از ادله اثبات دعوا محسوب می‌شود. حال به بررسی ادله حجیت آن از منظر آیات، روایات، اجماع و بنای عقلا می‌پردازیم.

۲-۱. نمونه‌ای از آیات

۱. آیه شریفه: «و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل إحداهما فتدگر إحداهما الاخری ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا؛ و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید و اگر دو مرد (موجود) نبود، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید (و این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری کنند» (بقره: ۲۸۲).

وجه دلالت: آیه مذکور دارای دستورات مهمی درباره دادوستد مالی است و احکام و مقررات دقیقی را برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده است تا بن بست، اختلاف و نزاعی در میان

مردم رخ ندهد. یکی از این احکام و مقررات شاهدگرفتن، بر قراردادهای مالی است و اینکه آیه شریفه می‌فرماید: «و استشهدوا شهیدین من رجالکم؛ دو شاهد باید از مردان شما باشند»؛ یعنی هم بالغ باشند و هم مسلمان؛ زیرا تعبیر رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر (کم)، اسلام را می‌رساند؛ چون مخاطب در اینجا گروه مسلمانان است و اینکه می‌فرماید: «فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان» دلیل بر صحت شهادت یک مرد به همراه دو زن در امور مالی است و مقصود از «ممن ترضون من الشهداء»، عادل بودن و مورد اطمینان بودن شهود است و بعضی نیز از این تعبیر استفاده کرده‌اند که شاهد نباید متهم باشد و همچنین آیه مذکور به این مسئله اشاره دارد که اگر شهود، مرکب از دو مرد باشند، هریک می‌توانند به طور مستقل شهادت بدهند؛ ولی اگر یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر ادای شهادت کنند تا اگر یکی از آنها انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند؛ زیرا زنان بیشتر از مردان ممکن است تحت تأثیر عواطف قرار گیرند و هنگام ادا، به خطا دچار شوند و «لا یأب الشهداء اذا ما دعوا»، حکم دیگری از شهادت را بیان می‌فرماید و آن وجوب تحمل شهادت است؛ بنابراین تحمل شهادت به هنگام دعوت برای این کار واجب است (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲، ۲۸۸-۲۸۶).

۲. آیه شریفه «و أشهدوا إذا تبايعتم؛ و هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید» (بقره: ۲۸۲).

وجه دلالت: آیه شریفه می‌فرماید: «در معامله نقدی، شاهد بگیرید». این احتمال نیز وجود دارد که منظور، شاهدگرفتن در همه معاملات است؛ اعم از نقدی و غیر نقدی. به هر حال فقهای امامیه و اهل سنت - جز گروه اندکی - این دستور را استحبابی می‌دانند، نه وجوبی و مسلم است که معاملات کوچک روزانه مثل خرید نان، غذا و... را شامل نمی‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲، ۲۸۸-۲۸۶).

۳. آیه شریفه «لا تکتبوا الشهادة و من یکتبها فانه آثم قلبه؛ و شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهگار است» (بقره: ۲۸۳).

وجه دلالت: در این آیه خداوند همه مردم را مخاطب قرار می‌دهد و یک دستور جامع درباره شهادت بیان می‌کند و می‌فرماید: «شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهگار است»؛ بنابراین کسانی که از حقوق دیگران آگاه‌اند، موظف‌اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت، آن را کتمان نکنند، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم، بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد. روشن است که ادای شهادت، واجب کفایی است؛ یعنی به گونه‌ای که اگر حق با آن ثابت شود، از گردن دیگران ساقط خواهد شد و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن، به وسیله دل و روح انجام می‌پذیرد، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی فرموده است (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲، ۲۹۰-۲۹۱).

۲-۲. نمونه‌ای از روایات امامیه

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنما اقضى بينكم بالبينات والایمان؛ امام صادق عليه السلام فرمود که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: همانا من در میان شما به وسیله بیینه‌ها و قسم‌ها قضاوت می‌کنم» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳، ۲۷: ۲۳۲، باب ۲؛ قاضی نعمان، [بی تا]: ۲، ۵۱۸، ح ۱۸۵۷).
۲. «حلبی نقل عن ابي عبد الله عليه السلام ان علیاً كان يقول لا اجيز فی الهلال إلا شهادة رجلین عدلین؛ حلبی از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که همانا حضرت علی عليه السلام می‌فرمودند: رویت هلال پذیرفته نیست، مگر به شهادت دو مرد عادل» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۷، باب ۱۱، ح ۱).
۳. «ما رواه محمد بن سنان عن الرضا عليه السلام فی ما كتب الیه فی جواز مسائله: والعلّة فی شهادة اربعة فی زنا و اثنتین فی سایر الحقوق، لشدّة حد محصن لان فیہ القتل؛ محمد بن سنان از امام رضا عليه السلام روایت می‌کند: علت اینکه در زنا، چهار شاهد لازم است و در سایر حقوق دو شاهد، به خاطر شدت حدّ محصن است که در آن قتل است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: ۱، باب ۵، ح ۲).
۴. «ما رواه صفوان الجمال فی حدیث قال: قال ابو عبد الله عليه السلام لقد حضر الغدير اثنا عشر الف رجل يشهدون لعلی عليه السلام فما قدر علی أخذ حقه و إن احدکم یكون له المال و یكون له شاهدان فیأخذ حقه؛ صفوان جمال در حدیثی می‌گوید حضرت صادق عليه السلام فرمود: در روز غدیر، دوازده هزار مرد برای علی عليه السلام شهادت دادند، ولی ایشان نتوانستند حق خود را بگیرند؛ ولی اگر شما مالی داشته باشید و دو شاهد بر آن اقامه کنید، حق خود را می‌گیرید» (همان: ح ۳).
۵. بکیر بن اعین از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند: «اگر طلاق، بدون دو شاهد عادل واقع شود، چنین طلاق صحیح نیست» (همان، ۱۵: ۱۰، ح ۲).

۲-۳. نمونه‌ای از روایات اهل سنت

۱. «عن عائشة أن الرسول صلى الله عليه وآله قال: لا نکاح إلا بولی و شاهدی عدل؛ نکاح واقع نمی‌شود، مگر با اجازه ولیّ و حضور دو شاهد عادل» (البیهقی، ۱۹۹۴: ۷، ۱۲۵).
- وجه دلالت: منطوق حدیث دلالت دارد بر اینکه نکاح صحیح نیست، مگر اینکه دو شاهد عادل بر آن شهادت دهند.
۲. «عن ابن عباس: أن النبی قضی بيمين و شاهد؛ ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله قضاوت می‌کردند با قسم منکر و شاهد مدعی» (النیشابوری، [بی تا]: ۹۴۱ و ۱۷۱۲).
- وجه دلالت: این روایت دلالت می‌کند که پیامبر صلى الله عليه وآله شهادت را از موجبات و مقومات قاضی و حکم کردن او قرار داده است (الزیلعی، ۱۳۵۷: ۴، ۷۶).
۳. «عن زیدین خالد الجهنی، أن النبی صلى الله عليه وآله قال: ألا أخبرکم بخیر الشهداء الذی یأتی بشهادته قبل أن یسألها؛ زیدین خالد جهنی می‌گوید، پیامبر فرمودند: آیا خبر ندهم شما را به بهترین شاهد، آن کسی که خودش می‌آید، شهادت می‌دهد، قبل از اینکه از او سؤال بشود» (همان، ۹۴۶، ح ۱۷۱۹).

وجه دلالت: مقصود از بهترین شاهدها، کامل ترین شاهدها در مرتبه شهادت نزد خداوند است و آن، شهادت بدون درخواست است؛ پس شاهدش بهترین شاهدهاست؛ زیرا اگر او شهادتش را اظهار نکند، حکمی از احکام دین و قاعده‌ای از قواعد شرع ضایع می‌شود و واجب است شهادت بر شاهد، تا زمانی که ادای شهادت بدون ضرر مالی و جانی و عرضی برای خودش و خانواده‌اش باشد (عسقلانی، ۱۹۶۴: ۴، ۲۰۴).

۲-۴. اجماع

فقه‌های امامیه در همه ابواب فقه از طهارت تا دیات، بر بینه اعتماد کرده‌اند و حجیت بینه نزد ایشان ثابت بوده است؛ ولی نمی‌توان به این اجماع به عنوان دلیل مستقل استدلال کرد؛ زیرا این اجماع، کاشف از قول معصوم نیست و مدرکی است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶: ۲، ۶۲).
حال برخی از نمونه‌هایی که **شیخ الطائفة**، دلیل قبول شهادت را اجماع امامیه دانسته‌اند، بیان می‌کنیم:

در کتاب **الخلاف**، کتاب **الصیام**، در مسئله ۸ می‌فرماید: «لا یقبل فی رؤیة هلال رمضان إلا شهادة شاهدین، ... دلیلنا اجماع الطائفة والأخبار؛ رؤیت هلال رمضان ثابت نمی‌شود، مگر با شهادت دو شاهد و دلیل امامیه، اجماع و اخبار امامیه است» (طوسی، ۱۴۱۷: ۱، ۳۴۱). همچنین در کتاب **الخلاف**، کتاب **الطلاق**، در مسئله ۵ می‌فرماید: «کل طلاق لم یحضره شاهدان مسلمان عدلان و ان تکاملت سائر الشروط فانه لا یقع، دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم؛ هر طلاق که در حضور دو شاهد عادل مسلمان واقع نشود، و لو اینکه سایر شروط آن کامل باشد، واقع نمی‌شود» (همان: ۲، ۴۴۲).
عموم و شمول کلام شیخ، واضح است و همچنین مسائل دیگری نیز درباره شهادت در کتاب **قضاء، شهادت و لعان** مطرح کرده‌اند و در آنجا نیز دلیل امامیه را اجماع ذکر کرده‌اند و دیگر اکابر متقدمین و متأخرین نیز در این باره ادعای اجماع کرده‌اند که به دلیل طولانی شدن بحث، از بیان آنها صرف نظر می‌کنیم.

اهل سنت نیز درباره حجیت شهادت، ادعای اجماع کرده‌اند و هیچ‌گونه منکر و مخالفی در این باره وجود ندارد (ابن نجیم، ۱۹۹۳: ۶۰؛ العبدی، ۱۹۸۶: ۸، ۳۳۲؛ الهیتمی، ۲۰۰۴، ۱۰: ۲۶۷؛ الجصاص، ۱۴۰۵: ۲، ۲۲۳؛ المرادوی، [بی تا]، ۱۲: ۴؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰: ۱۵۶).

۲-۵. بنای عقلا

از دیدگاه امامیه شکی نیست که بنای عقلا در اثبات موضوعات در مقام قضاوت و غیر آن، بر قبول قول ثقة بوده است و نهی و ردعی هم از جانب شارع مقدس نشده، بلکه آن را امضا کرده است؛ البته با شرایط لازم در شاهد که به تفصیل در مباحث بعدی به آن می‌پردازیم (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶: ۲، ۶۴).

۳. شاهد

«شاهد» کسی است که وجود امری را به نفع یکی از متداعیین و زیان دیگری اعلام می‌دارد (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۳، ۵۹). همچنین گفته شده است:

«الشاهد هو من يخبر عما في يد غيره لغيره و هو حامل الشهادة و مؤديها؛ شاهد کسی است که خبر می‌دهد از چیزی که در دست شخصی است، برای شخص دیگری و در واقع او حامل شهادت و اداکننده آن است» (الکاسانی، ۱۹۸۲: ۶، ۲۲۴؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵: ۶، ۳۳۹؛ قیلوبی، ۱۹۸۸: ۴، ۳۹۱).

۴. شرایط شاهد

درباره شرایط شهود، میان فقهای امامیه و اهل سنت اختلافاتی وجود دارد که ضمن بیان شرایط، این اختلافات را نیز مشخص می‌کنیم.

۴-۱. بلوغ

علمای امامیه (نجفی، ۱۳۹۶: ۱۴؛ روحانی، ۱۴۲۹: ۳۸، ۴۲۳) و همچنین علمای اهل سنت (الزیلعی، ۱۳۱۳: ۴، ۲۱۰؛ المقدسی، ۱۴۱۸: ۶، ۵۵۳؛ المرادوی، [بی تا]: ۳۹؛ البجیرمی، ۱۹۹۶: ۴، ۳۷۴؛ الانصاری، [بی تا]: ۴، ۳۶۵؛ ابن حزم، [بی تا]: ۸، ۵۰۴؛ ابن اطفیش، ۱۹۷۲: ۱۱۲؛ العسنی الصنعانی، ۱۹۶۱: ۷۰) به اتفاق، شهادت غیرممیز را مردود دانسته‌اند؛ ولی درباره شهادت طفل ممیز، میان علما اختلاف است و منشأ اختلاف، برداشت از آیات و روایات است که این اقوال را بررسی می‌کنیم.

۴-۱-۱. اقوال امامیه

۱. شهادت طفل ممیز فقط در جراحات سر و صورت پذیرفته است و هرگاه گفتارشان مختلف شد، گفته اول آنان معتبر است (علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۴۳؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۱۹۲).

۲. شهادت اطفال ممیز فقط در قصاص و جراحات پذیرفته است، به شرط اینکه اطفال ده ساله باشند و بعد از وقوع حادثه، تا ادای شهادت متفرق نشده باشند و اجتماعشان بر امر مباح باشد (علامه حلی، [بی تا]: ۲، ۲۰۷؛ شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۲۵).

۳. شهادت اطفال ممیز فقط در قتل و جراحات سر و صورت به دو شرط پذیرفته می‌شود: اول، اطفال همه به یک گونه شهادت دهند؛ دوم، عدم تناقض گویی در شهادت (مروارید، ۱۴۱۰، ۱۱: ۶۲ و ۸۹).

۴. شهادت اطفال ممیز درباره قتل، پذیرفته است و درباره جراحات، بلااشکال نیست (خوئی، [بی تا]: ۲، ۲۳).

۵. شهادت اطفال ممیز فقط در جراحات پذیرفته می شود، مشروط به اینکه اطفال در شهادتشان اختلاف گفتار نداشته باشند و درباره مشهود به، بر کار حرامی جمع نشده باشند (مروارید، ۱۴۱۰، ۱۱: ۶۲ و ۸۹).

۶. شهادت اطفال ممیز فقط درباره خود اطفال، به دو شرط پذیرفته می شود: اول، عدم پراکنده شدن آنها بعد از حادثه؛ دوم، به خاطر امر مباحی جمع شده باشند (همان، ۳۳: ۳۵) و یا در صورت تناقض گویی اطفال، گفته های اولیه آنها اختیار شود (همان، ۱۱: ۶۲ و ۸۹).

۷. شهادت اطفال ممیز فقط در قتل خطایی و دیه ثابت می شود و این نظر مرحوم صاحب جواهر است. ایشان می فرمایند:

«چون از یک سو روایاتی داریم دال بر اثبات قتل از طریق شهادت اطفال ممیز و از سوی دیگر، مسئله قتل که موجب قصاص است، از مسائل بسیار مهم و خطیر است و باید در آن به شدت احتیاط کرد و همچنین فتاوی فقها هم در این رابطه مختلف است؛ لذا بهتر است که برای جمع بین همه آنها بگوییم به وسیله شهادت اطفال ممیز فقط دیه و قتل خطایی اثبات می گردد» (نجفی، ۱۳۹۶: ۱۴، ۱۲۰).

۸. شهادت اطفال ممیز مطلقاً پذیرفته نمی شود (اردبیلی، ۱۴۰۹، ۱۲: ۲۹۲). محقق حلی می فرماید: «شهادت اطفال، به هیچ عنوان و در هیچ موردی مقبول نیست، مگر اینکه بالغ شوند» (محقق حلی، ۱۳۶۸: ۴، ۱۷۸۲).

دلیل آن دسته از فقها که شهادت طفل ممیز را مقبول می دانند، دو روایت از امام صادق علیه السلام است: روایت اول: روایت محمدبن حمران از امام صادق علیه السلام:

«سألت ابا عبد الله علیه السلام عن شهادة الصبي، قال: فقال: لا، إلا في القتل، يؤخذ بأول كلامه ولا يؤخذ بالثاني؛ سؤال کردم از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت کودک، پس ایشان فرمودند: پذیرفته نیست، مگر در قتل؛ پس گفتار اول آنها را اخذ نمایید و گفتارهای بعدی را طرح کنید» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: باب ۱۲، ح ۱).

روایت دوم: روایت جمیل از امام صادق علیه السلام:

«عن جمیل، قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصبي تجوز شهادته في القتل؟ قال: يؤخذ بأول؛ كلام اول آنها را اخذ نمایید و گفتارهای بعدی را طرح کنید» (همان: ح ۴).

محقق اردبیلی دلایل ذیل را برای عدم پذیرش شهادت اطفال بیان کرده است:

دلیل اول: چون شخص غیربالغ، تکلیف ندارد و عقاب نمی‌شود، ایمن از دروغ نیست؛ بنابراین شهادت چنین شخصی قابل اعتماد نیست.

دلیل دوم: شاهد، مکلف است به تحمل و ادای شهادت، در حالی که طفل، تکلیفی ندارد و مکلف بودن شاهد و عدم تکلیف طفل، با هم مغایرت دارند.

دلیل سوم: در شاهد، عدالت داشتن شرط است و در طفل، این شرط وجود ندارد.

دلیل چهارم: اصل اولی، عدم اثبات حق به وسیله شهادت است و شهادت شخص بالغ جامع شرایط، از این اصل خارج می‌شود؛ ولی شهادت طفل ممیز، ذیل این اصل باقی می‌ماند؛ بنابراین در مخالفت با اصل باید به قدر متیقن اکتفا کرد.

دلیل پنجم: شهادت طفل بر خود او قابل قبول نیست، پس به طریق اولی بر دیگران نباید مقبول باشد.

دلیل ششم: خداوند در قرآن فرموده است: «واستشهدوا شهیدین من رجالکم» (بقره: ۲۸۲) و کلمه رجال بر طفل صدق نمی‌کند (اردبیلی، ۱۴۰۹: ۳۹۳).

در ادامه ایشان روایات ذکر شده پیش گفته (حسنه جمیل و روایت محمدبن حمران) را مطرح کرده و به طور مفصل آنها را پاسخ داده‌اند (همان).

۲-۱-۴. اقوال فقهای اهل سنت

۱. قول جمهور: شهادت اطفال و صبیان به دلایل ذیل مقبول نیست:

دلیل اول: آیه شریفه «واستشهدوا شهیدین من رجالکم» کلمه رجال بر طفل صدق نمی‌کند.
دلیل دوم: روایت عایشه از پیامبر ﷺ: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یحتلم، عن المجنون المغلوب علی عقله حتی یعقل و عن النائم حتی یستقیظ؛ تکلیف از سه دسته برداشته شده است: ۱. کودک تا زمانی که محتمل شود؛ ۲. مجنون تا زمانی که عقلش برگردد؛ ۳. شخص خواب تا زمانی که بیدار شود» (النیشابوری، [بی تا]: ۲، ۶۷).

دلیل سوم: کودک بر اموال خودش تسلط ندارد؛ پس بر حفظ حقوق دیگران نیز به طریق اولی تسلط ندارد و همچنین اگر کودک دروغ بگوید، گناهی مرتکب نمی‌شود؛ زیرا تکلیفی ندارد و این اعتماد به شهادتش را از میان می‌برد.

۲. بعضی از مالکیه (العبدری، ۱۹۸۶: ۱۶۲؛ الرصاع، [بی تا]: ۴۶۶)، حنابله (البهوتی، [بی تا]: ۳، ۶۱۱) و شافعیه به جواز شهادت کودکان در مورد جرح و قتل، در میان خودشان قائل‌اند؛ قبل از آنکه متفرق شوند و همچنین بزرگانی از قضات قدیم نیز بر همین نظرند؛ از جمله: **عبدالله بن زبیر، عروة بن زبیر، عمرو بن عبدالعزیز، ابن ابی لیلا، زهری، مالک و ابوالنناد** (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۳، ۷۵).

۴-۲. عقل

شرط دیگری که برای شاهد لازم است، سلامت عقل است و این شرط مورد اجماع فقهای امامیه (خمینی، ۱۴۰۳: ۲، ۳۳۹) و اهل سنت (المرداوی، [بی تا]: ۳۹؛ ملاخسرو، [بی تا]: ۲، ۳۷۰؛ البجیرمی، ۱۹۹۶: ۴، ۳۷۴؛ الظاهری، ۱۹۸۰: ۸، ۵۰۴؛ الزیلعی، ۱۳۱۳: ۴، ۲۱۰) است؛ بنابراین شهادت مجنون به اجماع فقها مقبول نیست (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۵) و شهادت مجنون ادواری در حال جنون نیز مقبول نیست؛ ولی در حالت هوشیاری، به شرط کشف حضور ذهن و هوشیاری کامل او برای قاضی بلامانع است؛ زیرا ادله در این حال شامل او نمی شود (شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۲۶)؛ همچنین شهادت شخص ابله و کودن، به دلیل اینکه او ناخودآگاه مرتکب خطا می شود و یا فریب می خورد، مقبول نیست (همان: ۳، ۱۲۷)، مگر اینکه عدم اشتباه چنین فردی برای قاضی محرز باشد.

۴-۳. اسلام

شرط دیگری که فقهای امامیه (همان)، مالکیه (الرصاص، [بی تا]: ۴۶۶؛ البابرتی، [بی تا]: ۷، ۳۷۱)، شافعیه (الهیتمی، ۲۰۰۴: ۹، ۲۱۲) و روایت مشهور از حنابله (المقدسی، ۱۴۰۰: ۶، ۵۵۳؛ المرادوی، [بی تا]: ۱۲، ۳۹)، زیدیه (العسنى الصنعانی، ۱۹۶۱: ۴، ۷۰) و اباضیه (ابن اطفیش، ۱۹۷۲: ۱۱۲) ذکر کرده اند، اسلام است؛ بنابراین به اجماع فقها، شهادت کافر حربی به طور مطلق مقبول نیست؛ چه به نفع مسلمان یا کافر ذمی باشد و چه بر علیه آنها؛ زیرا کافر متصف به فسق و ظلم است و این دو صفت، مانع از پذیرفتن شهادت اوست؛ ولی درباره شهادت کافر ذمی، به نفع یا به ضرر اهل مذهب خودشان میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد و بنا بر قول صحیح تر، اکثر فقها به عدم پذیرش چنین شهادتی قائل اند (شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۵۵؛ علامه حلی، [بی تا]: ۲، ۲۰۷؛ محقق حلی، [بی تا]: ۳۶۳؛ خمینی، ۱۴۰۳: ۲، ۴۰۰)؛ به دلیل اطلاق ادله منع پذیرش شهادت کافر ذمی و نیز اتصاف کافر به فسق و ظلم.

در مقابل شیخ طوسی، محقق اردبیلی، سید محمد شیرازی (خوانساری، ۱۳۶۴: ۶، ۱۰۴) معتقدند شهادت کفار ذمی به نفع و ضرر هم کیشان خودشان صحیح است و شیخ طوسی استناد کرده است به روایت موثقه سماعه: «سأل الصادق علیه السلام عن شهادة اهل الذمه، فقال لا تجوز الا على اهل ملتهم؛ درباره اهل ذمه از امام صادق علیه السلام سؤال کردم و ایشان فرمودند: جایز نیست، مگر بر اهل مذهب خودشان» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: باب ۳۸، ح ۲). مرحوم صدوق به استناد روایت عبیدالله حلبی از امام صادق علیه السلام، به جواز شهادت کفار ذمی اهل یک مذهب علیه مذهب دیگری قائل است (شهید اول، ۱۴۱۴: ۴۲۲). محقق اردبیلی می فرماید: اگر شهادت ذمی درباره

اهل مذهبش را نپذیریم، مستلزم عسر و حرج و تضييع اموال اهل ذمه خواهد شد؛ زیرا برای فرد ذمی مشکل است که در هر معامله دو نفر شاهد مسلمان عادل پیدا کند؛ ولی دو شرط لازم است: ۱. طبق مذهب خود، عادل باشد؛ ۲. شهادتش به اعتقاد مدعی علیه درست باشد (اردبیلی، ۱۴۰۹: ۳۰۳). **آیت الله خوئی** می فرماید: پذیرش شهادت اهل هر دینی بر هم کیشانش بعید نیست (خوئی، [بی تا]: ۲۳).

حنفیه برخلاف جمهور فقهای اهل سنت، شهادت اهل ذمه را بر یکدیگر جایز دانسته است، به شرط اینکه طبق مذهب خودشان عادل باشند، حتی اگر در دین یکسان نباشند و همچنین شهادت کفار حربی بر یکدیگر را نیز جایز دانسته است، به دلیل روایت **ابن ماجه** از **جابر بن عبد الله**: «ان النبی أجاز شهادة اهل الكتاب بعضهم علی بعض؛ پیامبر ﷺ اجازه دادند شهادت اهل کتاب را بر یکدیگر» (الزیلعی، ۱۳۵۷: ۴، ۸۵)؛ ولی شهادت مرتد را مطلقاً قبول ندارند (الزیلعی، ۱۳۱۳: ۴، ۲۱۲؛ علی حیدر، ۱۹۵۳: ۴، ۳۴۲؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۳۶، ۶۰).

اما شهادت کافر حربی مستأمن بر ذمی پذیرفته نیست، چون کافر حربی مستأمن بر ذمی ولایت ندارد؛ زیرا ذمی اهل دیار مسلمانان بوده و به مسلمان نزدیک تر است؛ ولی شهادت ذمی بر حربی مستأمن پذیرفته است، همان گونه که شهادت حربی مستأمن بر مانند خودش مقبول است (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۳۶، ۶۰).

استثنای قبول شهادت کافر ذمی بر مسلمان:

شهادت کافر ذمی فقط در باب وصیت، به شرط فقدان مسلمان عادل پذیرفته است، حال اینکه مقصود مطلق وصیت است یا شرط است که وصیت موصی در سفر باشد؛ دو قول مطرح شده است: قول اول، **شهید ثانی** در **شرح اللمعه** می فرماید: ظاهرترین دو قول عدم اشتراط وصیت در سفر است (شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۲۸)؛ قول دوم، عده ای دیگر از فقهای امامیه (همان: ۳، ۱۲۸) و همچنین حنفیه و حنابله، به اشتراط وصیت در سفر قائل اند (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۳۳، ۶۰).

دلیل پذیرش شهادت کافر ذمی در باب وصیت، این آیه شریفه است: «شهادة بینکم إذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذو عدل منکم او آخران من غیرکم إن أنتم ضربتم فی الارض فصابتکم مصیبة الموت؛ شاهد و گواه گیرید برای وصیت کردنتان وقتی که مرگ به سراغ شما آید و شاهد باید دو نفر عادل از میان شما مسلمانان باشد و اگر مسلمانی نیافتید، دو نفر (شاهد) از غیرمسلمانان بگیرید، آنگاه که سفر باشید و مرگ شما را دریابد» (مائده: ۱۰۶).

۴-۴. ایمان

منظور از ایمان، اعتقاد به مذهب شیعه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است؛ بنابراین اگر کسی شیعه باشد، ولی یکی از ائمه علیهم السلام را قبول نداشته باشد، شهادت او پذیرفته نیست؛ خواه از فرقه‌های دیگر شیعه باشد و یا از اهل سنت و خواه اعتقادش از روی تقلید از پدران و اجدادش باشد و یا اینکه خودش آن مذهب را انتخاب کرده باشد (شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۲۸).

شهید ثانی در شرح اللعنه، شهادت غیر دوازده امامی را به طور مطلق مردود می‌داند؛ ولی در مسالک می‌فرماید: شهادت مخالفان پذیرفته است؛ زیرا ظالم و فاسق به مخالفی اطلاق می‌شود که از نظر اعتقادی، خود به فسق و ظلم خویش معترف باشند، در حالی که مخالفان این گونه نبوده و خود را عادل می‌دانند. **آیت‌الله شیرازی** نظر علمای گذشته بر عدم پذیرش شهادت غیرمؤمن و استدلال آنها را نقد کرده است و می‌گوید: شهادت مسلمان مخالف بر اهل کتاب، قابل پذیرش است و عدم پذیرش شهادت غیرمؤمن بر مؤمن، ملازم با عدم پذیرش آن نسبت به کفار نیست؛ پس شهادت غیرمؤمن علیه غیرمؤمن دیگر و برای غیرمؤمن قبول است (شیرازی، ۱۴۰۹، ۸۶: ۳۴). امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: بعید نیست شهادت مسلمان غیرمؤمن در باب وصیت، در صورت فقدان عدول مؤمن مثل کافر ذمی (خمینی، ۱۴۰۳: ۳۹۹).

۴-۵. عدالت

شرط دیگری که برای شاهد لازم است، عدالت است؛ پس اگر کسی به دروغ‌گویی و فسق مشهور است، گواهی و شهادت او قبول نمی‌شود و این شرط مورد اجماع فقهای امامیه (نجفی، ۱۳۹۶: ۲۵) و دیگر فقهای مکاتب اسلامی است (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۷) و دلیل آن، آیات و روایات متواتری است که نمونه‌ای از آنها را بیان می‌کنیم.

۴-۵-۱. آیات

۱. آیه شریفه: «فاذا بلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف و أشهدوا ذوی عدل منكم و أقیما الشهادة لله...» و چون به سرآمد خویش نزدیک شدند، یا به شیوه‌ای نیکو و پسندیده نگاهشان دارید، یا از آنان به خوبی جدا شوید و دو تن عادل از خودتان را گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید» (طلاق: ۲). اگرچه آیه مزبور درباره طلاق است، ولی فقها سایر موارد را به وحدت ملاک و اولویت فتوا داده‌اند.

۲. آیه شریفه: «إذا حضر أحدكم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منكم؛ هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید دو نفر عادل را از میان شما به شهادت بطلبید»

(مائده: ۱۰۶). منظور از عدل در آیه شریفه، همان عدالت به معنای پرهیز از گناه و مانند آن است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶: ۵، ۱۱۴). اگرچه آیه مذکور درباره وصیت است، ولی با توجه به آنکه وصیت از امور توسعه و تسامح‌پذیر شرعی است و شرایط محدودکننده‌ای که در موارد دیگر وجود دارد، در وصیت وجود ندارد، چنانچه عدالت شاهد چنین امری معتبر شناخته شود، به قاعده اولویت در موارد دیگر نیز شناخته خواهد شد (خوئی، [بی‌تا]: ۱، ۱۲۵).

۳. آیه شریفه: «ممن ترضون من الشهداء...» از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید» (بقره: ۲۸۲). مقصود از «ممن ترضون»، عادل بودن و مورد اطمینان بودن شهود است.

۲-۵-۴. نمونه‌ای از روایات امامیه

۱. روایت یونس: «استخراج الحقوق باریعة وجوه: شهادة رجلین عدلین...» دست‌یافتن بر حق، از چهار راه ممکن است که یکی از آنها شهادت دو مرد عادل است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۹۸).
 ۲. صحیح محمد بن حسن صفار: «إذا شهد معه آخر عدل فعلى المدعى یمن؛ در صورتی قسم مدعی پذیرفته است که یک شاهد عادل نیز همراه او باشد» (همان: باب ۲۸، ح ۲۷۳).
 ۳. روایت داوود بن حصین از امام صادق: «إن الله أمر فی الطلاق بشهادة رجلین عدلین؛ خداوند در طلاق، امر نموده است به شهادت دو مرد عادل» (همان: باب ۲۴، ح ۲۵۰).
- نمونه‌ای از روایات اهل سنت:** «قال عمر: لا یؤسر رجل بغير عدول؛ کسی به شهادت غیر عدول بازداشت نمی‌شود» (رواس قلعه‌جی، ۱۴۱۸: ۵۱۶).
- شهادت ثانی** در شرح اللّمعه می‌فرماید: عدالت، حالت روحی ثابت و پایداری است که انسان را همیشه بر رعایت تقوا و مروت، وادار می‌کند و سه چیز، عدالت را از میان می‌برد: ۱. گناه کبیره: گناهی است که در خصوص آن، قرآن یا سنت پیامبر ﷺ به عذاب، بیم داده شده باشد و تعداد آنها به هفتصد نزدیک‌تر است تا به هفتاد و یا هفت و از جمله آنها: زنا، لواط، قتل نفس و قیادت است؛ ۲. اصرار بر گناه صغیره: گناهی است که از گناه کبیره پایین‌تر است و اصرار بر صغیره یا فعلی است (یعنی تکرار صورت می‌گیرد) و یا حکمی است (یعنی قصد تکرار صورت می‌گیرد)؛ ۳. رعایت نکردن مروت: مروت عبارت است از آراسته‌شدن و خوگرفتن به اخلاق حسنه هم‌صنفان خود در آن زمان و در آن مکان؛ بنابراین مثلاً پوشیدن لباس سپاهی برای روحانی و فقیه، خلاف مروت محسوب می‌شود (شهادت ثانی، [بی‌تا]: ۳، ۱۲۸-۱۳۰).

از **ابی یوسف** روایت شده است که اگر فاسق در میان مردم، موجه و بامروت باشد، شهادتش قبول است؛ زیرا او اجیر نمی‌شود برای شهادت دروغ به خاطر وجاهتش و دروغ نمی‌گوید به خاطر مروتش (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۸). جمهور حنفیه قائل‌اند که شهادت فاسق، به طور مطلق مقبول نیست (همان: ۶۰۳۷).

ضابطه عدالت در مذهب شافعیه: دوری از گناه کبیره، اصرار نکردن بر گناه صغیره، استواری عقیده، خویشتن‌داری هنگام غضب، حفاظت بر مروت (همان).

ضابطه عدالت در مذهب حنابله: ادای واجبات، اجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر و رعایت مروت (المقدسی، ۱۴۱۸: ۶، ۵۵۵؛ المرادوی، [بی‌تا]: ۴۰؛ البهوتی، [بی‌تا]: ۳، ۶۱۱).

ضابطه عدالت در مذهب حنفیه: اجتناب کبائر و عدم اصرار بر صغائر (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۷). مالکیه (العبدی، ۱۹۸۶: ۱۶۲) و شافعیه (الشربینی، ۱۹۸۲: ۶، ۳۴۰؛ البجیرمی، ۱۹۹۶: ۴، ۳۷۵؛ الهیتمی، ۲۰۰۴: ۹، ۲۱۲)، گناه کبیره را مثل قتل، زنا، قذف و شهادت دروغ و گناه صغیره را مثل بازی شطرنج و تخته نرد می‌دانند.

اباحنیفه ظاهر عدالت در مسلمانان را کافی می‌داند و پرسش و تفحص از شهود را لازم نمی‌داند، تا زمانی که مدعی‌علیه بر شهود، طعن نزده باشد. البته درباره حدود و قصاص، هرچند مدعی‌علیه طعن نزده باشد، پرسش و تفحص از عدالت شهود را لازم می‌داند و دلیلش حدیثی از رسول اکرم ﷺ و عمر است: «المسلمون عدولٌ بعضهم علی بعض إلا محدوداً فی قذف؛ اصل بر عادل بودن مسلمانان است و می‌توانند علیه (و یا به له) یکدیگر شهادت دهند، مگر اینکه حد خورده باشند، به واسطه قذف (و طبق مبنای اکثر فقهای امامیه و اهل سنت، توبه هم نکرده باشند)» (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۷؛ روآس قلعه‌جی، ۱۴۱۸: ۵۱۶).

۴-۶. حلال‌زادگی (طهارت مولد)

۴-۶-۱. دیدگاه امامیه

سه قول مطرح شده است:

قول اول: مشهور فقهای امامیه به این شرط قائل‌اند؛ بنابراین شهادت افراد ولدالزنا پذیرفته نمی‌شود و حتی اگر در مقدار کمی از مال باشد (شهید ثانی، [بی‌تا]: ۳، ۱۳۰).

دلیل:

۱. روایت **ابی بصیر:** «عن ابي بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن ولد الزنا، أتجوز شهادته؟ فقال: لا،

فقلت: إن الحكم بن عتيبة يزعم أنها تجوز، فقال: اللهم لا تغفر ذنبه...؛ **ابو بصير** می گوید: از امام صادق ع سؤال کردم که آیا شهادت ولدالزنا جایز است؟ فرمود: نه! گفتیم: حکم بن عتیبه خیال می کند که جایز است. امام ع فرمود: خدا گنااهش را نبخشد که این ادعا را می کند» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱، ۳۴۴). این روایت دلالت می کند که فتوا دادن بر جواز شهادت ولدالزنا، از گناهان نابخشودنی است.

۲. روایت **محمد بن مسلم**: «قال ابو عبدالله ع: لا تجوز شهادة ولدالزنا؛ امام صادق ع فرمودند: شهادت ولدالزنا جایز نیست» (همان: ۳۴).

۳. روایت **عبید بن زراره** از پدرش: «سمعت أبا جعفر ع يقول: لو أن أربعة شهدوا عندی بالزنا علی رجل و فیهم ولدالزنا لحددتهم جميعا، لأنه لا تجوز شهادته و لا یؤم الناس؛ شنیدم که امام فرمودند: اگر چهار شاهد پیش من به زناى مردی شهادت بدهند و یکی از آن شهود ولدالزنا باشد، همه آنها را حد می زنم، برای اینکه شهادت ولدالزنا جایز نیست و امام مردم نمی شود» (همان: ۳۴۴).

۴. برخی از فقها از جمله **شیخ طوسی** در کتاب **الخلاف**، علت عدم قبول شهادت ولدالزنا را اجماع فقهای امامیه می دانند (طوسی، ۱۴۱۷: ۶۲۷).

قول دوم: شیخ طوسی در **النهایه** می فرماید: شهادت ولدالزنا در امور جزئی و کم اهمیت مقبول است (مروارید، ۱۴۱۰، ۱۱: ۸۹-۹۰).

دلیل:

روایت **عیسی بن عبدالله** از امام صادق ع: «سألت أبا عبدالله ع عن شهادة ولدالزنا؟ فقال: لا تجوز إلا فی الشئ اليسیر اذا رأیت منه صلاحا؛ از امام صادق ع در مورد شهادت ولدالزنا سؤال کردم، فرمود: شهادت زنازاده جایز نیست، مگر در شئی یسیر (چیزهای کم اهمیت و امور کوچک) در صورتی که از او صلاحی (عدالت) می بینی» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱، ۳۴۴).

برخی فقها به این نظریه اشکال کرده اند که «یسیر» و «کثیر» از امور اضافی اند و هر یسیری نسبت به مادونش کثیر است، مگر یسیری که آنقدر کوچک باشد که نسبت به مادون کثیر نباشد، در این صورت آن شئی ارزش مادی ندارد تا به آن شهادت داده شود و گفته شده است که این روایت را باید بر تقیه حمل کرد (نجفی، ۱۳۹۶: ۱۱۷).

قول سوم: شهید ثانی در **مسالك** قائل است به قبول شهادت ولدالزنا به این دلیل که مقتضای عموم ادله از کتاب و سنت، قبول شهادت عادل است؛ خواه زنازاده باشد یا حلال زاده، مگر اینکه دلیل خاصی بر تخصیص این ادله وجود داشته باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲، ۲۴۰). این اقوال که ذکر شد، به شهادت ولدالزناى معلوم الحال مربوط است؛ ولی امام خمینی ع

نسبت به کسی که مجهول الحال است، به تفصیل قائل است و می‌فرماید: اگر پس از فحص، نسب او معلوم شد، شهادتش مقبول است، و لو اینکه بر سر زبان‌ها ولدالزنا باشد؛ ولی اگر نسبت او به کسی معلوم نشد، پذیرش شهادتش مشکل است (خمینی، ۱۴۰۳: ۳۹۹).

۲-۶-۴. دیدگاه اهل سنت

از اهل سنت، دو قول مطرح شده است:

قول اول: به نظر مالکیه، شهادت ولدالزنا در زنا جایز نیست و در غیرزنا جایز است (طوسی، ۱۴۱۷: ۶۲۷).

قول دوم: سایر فقهای اهل سنت اعم از شافعیه، حنبلیه، حنفیه و ظاهریه، به جواز شهادت ولدالزنا قائل اند (همان: ۶۲۷).

حنابله دلیل جواز شهادت ولدالزنا در زنا و غیرزنا را چنین بیان می‌کنند:

۱. آیه شریفه: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» و هیچ گناهکاری، گناه دیگری را متحمل نمی‌شود» (انعام: ۱۶۴)؛ پس جایز نیست که فرزند، تاوان گناهی را که پدر و مادرش مرتکب شده‌اند، بپردازد (البهوتی، ۱۹۸۲: ۶۴۲۶).

۲. زناکار اگر توبه کند، شهادتش در غیرزنا مقبول است، در حالی که زناکار فاعل فعل قبیح است؛ پس به طریق اولی کسی که زناکار نیست، شهادتش مقبول است (البهوتی، ۱۹۸۲: ۶۴۲۶).

۳. فسق پدر و مادر باعث فسق فرزند نمی‌شود، همچنان که کفر پدر و مادر باعث کفر فرزند نیست.

۴. به خاطر مقتضای عمومات ادله شهادت، شهادت ولدالزنا مقبول است (همان).

در پایان بحث باید گفت ولدالزنا بودن باید از راه معتبر و شرعی ثابت شود و صرف شهرت به ولدالزنا بودن کفایت نمی‌کند (نجفی، ۱۳۹۶، ۴۱: ۱۱۷)؛ ولی **شهید ثانی** اضافه می‌کند که البته اگر کثرت و شهرت آن در میان مردم، باعث یقین به زنازاده بودن وی نشود (شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۰-۱۳۱).

۷-۴. انتفای تهمت در شاهد

یکی دیگر از شروط شاهد، مرتفع بودن تهمت است و بنا به اجماع علمای امامیه (نجفی، ۱۳۹۶: ۶۱) و اهل سنت (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۴۱)، شهادت اهل تهمت مقبول نیست. البته مقصود هر تهمتی نیست؛ زیرا ما روایات زیادی داریم که در آنها شهادت برای همسر و دوست پذیرفته

شده است، در حالی که این گونه افراد در معرض اتهام‌اند؛ بنابراین مقصود ما تهمت شرعی است، نه تهمت عرفی؛ پس به همان مواردی که در روایات آمده است، اکتفا می‌کنیم و عموم پذیرش شهادت شخص عادل به حال خود باقی است (نجفی، ۱۳۹۶: ۶۱).

متهم شدن شاهد به بهره‌برداری از شهادت، به دو صورت ممکن است: یا به جلب منفعت است یا به دفع ضرر است که به طور مختصر به آنها اشاره می‌کنیم:

۴-۷-۱. موارد جلب منفعت

۱. شهادت شریک برای شریک درباره مال مشترک: علمای امامیه (شهید ثانی، [بی تا]: ۳، ۱۳۱) و اهل سنت، این شهادت را نمی‌پذیرند، به جز علمای مالکیه؛ اما در غیر مال مشترک، شهادت شریک برای شریک مقبول است (همان).
- دلیل امامیه، روایات است؛ از جمله روایات امیرالمؤمنین علیه السلام: «لا تجوز شهادة شریک لشریکه فیما هو بینهما و تجوز فی غیر ذلک مما لیس فیه شرکه ...»؛ شهادت شریک برای شریکش در مالی که بینشان مشترک است، جایز نیست؛ ولی در غیر مورد شرکت، جایز است» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۷، ۴۲۹).
۲. شهادت طلبکار، هرگاه بدهکار محجور باشد (شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۲).
۳. شهادت وصی و وکیل درباره مالی که بر آن ولایت دارند (همان)؛ این مسئله میان علمای امامیه اختلافی است.
۴. شهادت وارث بر جراح مورث؛ این شهادت به دو شرط، پذیرفته نیست: اول، شهادت در زمان وجود جراح و قبل از بهبودی آن باشد؛ دوم، جراح به گونه‌ای باشد که احتمال مرگ بر اثر آن برود.

۴-۷-۲. موارد دفع ضرر

۱. شهادت وکیل یا وصی به جرح شهود علیه موکل و موصلی (نجفی، ۱۳۹۶: ۶۹؛ شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۲).
۲. شهادت عاقله بر جرح شهود جنایت؛ اگر یکی از عاقله به جرح شهود قتل خطایی شهادت دهد، شهادت او پذیرفته نیست؛ زیرا شاهد در واقع همان مدعی علیه است (همان).
۳. دفع بدنامی دروغگویی؛ هرگاه فرد دروغگویی به خاطر بدنامی از دروغگویی توبه کند تا شهادتش پذیرفته شود، شهادت او قبول نخواهد بود. اکثر علمای اهل سنت شهادت فاسق بعد از توبه را پذیرفته‌اند و حنفیه می‌گویند: فردی که بر او حد قذف جاری شده است، و لو توبه کند، شهادتش پذیرفته نیست (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۴۱).

۴. شهادت شوهر به زناى همسرش برای در امان ماندن از حد قذف (شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۲).

۴-۷-۳. مواردی که هر دو احتمال (جلب منفعت و دفع ضرر) در آنها وجود دارد

۱. عداوت: مقصود عداوت دنیوی است (یعنی با غمگین شدن یکی از آن دو، دیگری شاد شود و با شاد شدنش، او غمگین شود)، نه دینی؛ پس شهادت مسلمان علیه کافر، مقبول است. فقهای امامیه (همان: ۱۳۳) و اهل سنت (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۴۲)، به اتفاق شهادت دشمن علیه دشمن را مردود می‌دانند؛ ولی به نفع دشمن را پذیرفته‌اند (چون تهمت منتفی است) و دلیل آن، اجماع و روایات است که دال بر عدم صحت شهادت خصم است (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: باب ۳۰). اگر یکی از طرفین با دیگری عداوت داشته باشد، فقط شهادت فردی که عداوت دارد مردود است و اگر شهادت آن طرف که دعوا ندارد را نیز نپذیریم، هر بدهکاری تسلط می‌یابد که شهادت عادل، علیه خود را با دشنام دادن و دشمنی کردن با او رد کند (شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۲).

۲. شهادت اهل یک قافله علیه دزد: این مسئله میان علما اختلافی است. صاحب جواهر در این باره می‌فرماید: اگر چند نفر در حال مسافرت، مورد سرقت واقع شوند، شهادت بعضی از همراهان به نفع بعضی دیگر علیه سارق یا سارقان، پذیرفته نیست؛ چون عنوان اتهام در اینجا صدق می‌کند. این مطلب در میان علما مشهور است و دلیل دیگر، روایت محمد بن صلت است: از امام رضا^ع درباره همراهانی که در مسافرت مورد دستبرد سارق واقع شده‌اند و بعضی به نفع بعضی دیگر شهادت می‌دهند، پرسیدم. امام^ع جواب فرمودند: شهادتشان قابل قبول نیست (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: باب ۲۷، ح ۲). اطلاق روایت، دال بر این است که فرق نمی‌کند شاهد متذکر بشود که چیزی از او هم به سرقت رفته است یا متذکر نشود؛ در هر صورت، اتهام «صدق عداوت» محقق است (نجفی، همان: ۷۲). در مقابل، شهید اول و شهید ثانی می‌فرمایند: شهادت همراهان سفر علیه سارقان، در صورتی پذیرفته است که خودشان مورد دستبرد واقع نشده باشند و یا اگر واقع شده‌اند، در شهادتشان آن را متذکر نشوند، پس اگر به نفع بعض دیگرشان شهادت دهند، شهادتشان قبول است (شهید اول، ۱۴۱۴: ۲، ۴۲۴؛ شهید ثانی، [بی تا]: ۱۳۲).

۳. قرابت سببی و نسبی (بعضیت): شهادت اقربای نسبی یا سببی با احتمال جلب منفعت و دفع ضرر، به عقیده امامیه مانع پذیرش شهادت نیست؛ ولی منظور از بعضیت (به تعبیر اهل سنت)، علاقه اصل به فرع است و فرع به اصلش است؛ مثل علاقه عبد به مولایش و مولی به عبدش که میان علمای اهل سنت درباره پذیرش یا رد آن اختلاف نظر وجود دارد.

هم‌اکنون اقوال فقها را درباره سه مصداق از مصادیق قرابت، بررسی می‌کنیم:

۱. شهادت فرزند، له یا علیه پدر و برعکس: فقهای امامیه به اتفاق و اجماع، شهادت پدر، له یا علیه فرزند و شهادت فرزند به نفع پدر را مقبول می‌دانند (نجفی، ۱۳۹۶: ۷۴) و این نظر را **عمر بن خطاب** (رواس قلعه‌جی، ۱۴۱۸: ۵۲۰) و **عثمان بنی** از اهل سنت نیز پذیرفته‌اند، به شرطی که شاهد عادل، پرهیزکار و معروف به فضل باشد (الجصاص، ۱۴۰۵: ۲، ۲۱۴): ولی اکثر فقهای اهل سنت از قبیل شریح، حسن، شعبی، نخعی، مالک و شافعی، روایتی از احمد، ظاهر مذهب حنابله، اسحق، ابو عبید، اصحاب‌الرأی و اباضیه چنین شهادتی مقبول نیست (الشافعی، ۱۳۹۳: ۷، ۴۷: المرادوی، [بی‌تا]: ۶۶؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۴۱؛ ابن اطفیش، ۱۹۷۲: ۱۴۳). در روایتی از احمد (البهوتی، ۱۹۶۵: ۶، ۴۲۸) و روایتی از مالک (المغربی، [بی‌تا]: ۶، ۱۵۵)، آمده است که شهادت فرزند به نفع پدر، مقبول، ولی شهادت پدر برای فرزند، مردود است.

در مورد شهادت فرزند علیه پدر، میان علمای امامیه اختلاف نظر وجود دارد. اکثر متقدمین چنین شهادتی را مقبول نمی‌دانند، بلکه از سیدمرتضی، شیخ طوسی، ابن زهره، ابن ادریس در این باره ادعای اجماع شده است (نجفی، ۱۳۹۶: ۷۴). در مقابل، اکثر متأخرین از جمله آیت‌الله خوئی (خوئی، [بی‌تا]: ۲۴) و آیت‌الله سیدمحمد شیرازی (شیرازی، ۱۴۰۹، ۸۶: ۱۴۳)، چنین شهادتی را قبول کرده‌اند و این نظر حسن، نخعی، شعبی، شریح، مالک، ثوری، شافعی و ابن حنبل است (الشربینی، ۱۹۸۲: ۶، ۳۴۰).

۲. شهادت همسر: در قبول شهادت همسر، له یا علیه زنش و شهادت زن، له یا علیه شوهرش، میان علمای امامیه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. به دلیل اطلاق و عموم ادله از نظر امامیه چنین شهادتی پذیرفته و مشهور است؛ نمونه‌ای از روایات در این باره، روایت صحیح حلی از امام صادق علیه السلام: «تجوز شهادة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها اذ كان معها غيرها؛ شهادت شوهر به نفع زوجه‌اش و شهادت زن برای شوهرش پذیرفته است؛ ولی در شهادت زن، شرط است که فرد دیگری نیز همراه او شهادت دهد» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: باب ۲۵، ح ۱).

از اهل سنت نیز اقوالی در این باره مطرح شده است:

قول اول: نخعی، مالک (المغربی، [بی‌تا]: ۶، ۱۵۵)، اسحق، ابوحنیفه (الزیلعی، ۱۳۵۷: ۴، ۲۲۳؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰: ۱۸۸) و حنابله (المرادوی، [بی‌تا]: ۶۸) و براساس قولی از شافعی (الشافعی، ۱۳۹۳: ۷، ۴۷)، چنین شهادتی جایز نیست.

قول دوم: شافعی، روایتی از احمد، شریح، حسن و ابو ثور (الشافعی، ۱۳۹۳: ۷، ۴۷؛ الزیلعی، ۱۳۱۳: ۲۲۰؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰: ۱۸۷)، چنین شهادتی را مقبول می‌دانند.

قول سوم: شهادت مرد برای زنش مقبول است؛ ولی شهادت زن برای شوهرش مقبول نیست؛ زیرا او واجب‌النفقه شوهرش است و در معرض تهمت است، ولی شوهرش اگر به نفع او شهادت بدهد، در معرض چنین اتهامی نیست و دلیل این قول، روایتی است از **تسیب بن عرقده** که می‌گوید: دیدم شریح اجازه داد شهادت شوهر برای زنش را پس به او گفته شد او شوهرش است و شریح در جواب گفت: و چه کسی شهادت می‌دهد برای زن، به جز شوهرش (ابن ابی‌شیبه، ۱۹۹۸: ۴، ۵۳۱).

۳. شهادت دوست به نفع دوست: به اتفاق فقهای اهل سنت (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۴۳) و اجماع فقهای امامیه، شهادت دوست به نفع دوست مقبول است، اگرچه دوستی و محبت بینشان خیلی زیاد باشد (خوئی، [بی‌تا]: ۲، ۲۴؛ خمینی، ۱۴۰۳: ۴۰۲؛ نجفی، ۱۳۹۶: ۷۸؛ خوانساری، ۱۳۶۴: ۶ (۱۲۲): به دو دلیل:

دلیل اول: عدالت، مانع تسامح و سهل‌انگاری افراد است؛ بنابراین ادله شهادت بر عمومیت و اطلاقتشان باقی می‌ماند.

دلیل دوم: مانع پذیرش شهادت، فقط تهمت‌های خاصی است، نه مطلق (نجفی، ۱۳۹۶: ۷۴).

۴-۸. تتمه شرایط شاهد از نظر اهل سنت

اهل سنت شرط ایمان و طهارت مولد را جزء شروط شاهد ذکر کرده‌اند و در عوض، حریت، بینایی و نطق را جزء شرایط شهود ذکر کرده‌اند.

۱. حریت: درباره آزادی، دو قول از اهل سنت وارد شده است:

قول اول: مالکیه، حنفیه و شافعیه، آزادبودن را شرط شاهد دانسته‌اند (المرداوی، [بی‌تا]: ۳۹؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۶).

دلیل:

۱. آیه شریفه: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ؛ خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست» (نحل: ۷۵).

۲. در ادای شهادت، نوعی ولایت نهفته است؛ ولی عبد، ولایت ندارد (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۶).

قول دوم: حنبله و ظاهریه (الظاهری، ۱۹۸۰: ۸، ۵۰۴)، شهادت عبد را به دلیل عموم آیات مربوط به شهادت پذیرفته و حنبله، پذیرش شهادت عبد را به موارد غیر حدود و قصاص اختصاص داده است (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۶).

۲. بینایی: درباره بینایی نیز دو قول از اهل سنت وارد شده است:

قول اول: اباحنیفه، شافعیه و محمد، بینایی را نیز در شاهد شرط می‌دانند، حتی حنفیه گفته‌اند

شهادت نابینا، و لو هنگام تحمل شهادت، بینا بوده باشد پذیرفته نیست (همان: ۶۰۳۷).
قول دوم: مالکیه، حنابله و ابویوسف، شهادت نابینا را در صورتی که صدا را تشخیص بدهد، پذیرفته‌اند (همان).

۳. **نطق:** درباره ناطق بودن نیز دو قول از اهل سنت وارد شده است:
قول اول: حنفیه، شافعیه، حنبلیه، شهادت شخص لال را صحیح نمی‌دانند (البحیرمی، ۱۹۹۶: ۳۷۴؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۷).
قول دوم: مالکیه، شهادت شخص لال را در صورتی که بتواند مقصودش را با اشاره یا با خط بفهماند، پذیرفته‌اند (الزحیلی، ۱۴۱۸: ۶۰۳۷).

نتیجه

نکات ذیل از مجموع مطالب پیش گفته به دست می‌آید:

۱. خبری که شاهد می‌دهد، باید از روی علم باشد، نه حدس، گمان، شک، ظن، وهم و تخمین.
۲. بیشتر علمای اهل سنت، لفظ (أشهد) را رکن صیغه شهادت می‌دانند.
۳. شروط بلوغ، عقل، عدالت و انتفای تهمت در شاهد مورد اجماع فقه‌های فریقین است.
۴. شرط ایمان و طهارت مولد شاهد مخصوص مذهب امامیه است؛ ولی مالکیه طهارت مولد را در شهادت بر زنا لازم می‌دانند.
۵. علمای اهل سنت درباره لزوم شروط بینایی، نطق و آزادی در شاهد، با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برخی مشروط و برخی دیگر به طور مطلق لازم دانسته‌اند.
۶. شروط شاهد از نظر امامیه عبارت‌اند از: بلوغ، عقل، اسلام، ایمان، عدالت، طهارت مولد و انتفای تهمت.
۷. شروط شاهد از دیدگاه اهل سنت عبارت‌اند از: بلوغ، عقل، اسلام، عدالت، انتفای تهمت، بصر، نطق و حریت.

منابع

* قرآن كريم.

١. ابن ابي شيبة، عبدالله كوفي، ١٩٩٨م، *مصنف ابن ابي شيبة*، ج ٤، تحقيق كمال يوسف الحوت، رياض، مكتبة الرشد، اول.
٢. ابن اطفيش، محمد بن يوسف، ١٩٧٢م، *شرح النيل وشفاء العليل*، ج ١٣، جده، دارالرشاد، سوم.
٣. ابن زهره، حمزه بن علي، ١٤١٧ق، *غنية النزوع الى علمي الاصول والفروع*، قم، مؤسسه امام صادق.
٤. ابن عابدين، محمد امين، ١٩٩٤م، *حاشية ردالمحتار شرح تنوير الابصار*، ج ٥، بيروت، دارالفكر، دوم.
٥. ابن فارس، احمد بن فارس بن زكريا، ٢٠٠١م، *معجم مقاييس اللغة*، ج ٧، بيروت، دار احياء التراث العربي، اول.
٦. ابن قدامه، عبدالله المقدسي، ١٤٠٥ق، *المغني*، ج ١٠، بيروت، دارالفكر.
٧. ابن مرتضى، احمد بن يحيى، ١٩٧٤م، *البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار*، ج ٤، صنعاء، دارالحكمة اليمانية، اول.
٨. ابن منظور، محمد بن مكرم، ١٩٨٠م، *لسان العرب*، ج ٣، بيروت، دار لسان العرب، اول.
٩. ابن نجيم، ابراهيم بن محمد بن بكر، ١٩٩٣م، *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، ج ٧، بيروت، دارالمعرفة، سوم.
١٠. اردبيلي، احمد بن محمد (محقق)، ١٤٠٩ق، *مجمع الفائدة والبرهان*، قم، دفتر تبليغات اسلامي، اول.
١١. البابر تي، محمد بن محمود، ١٩٩٢م، *شرح العناية - على الهداية*، ج ٧، بيروت، دارالفكر، اول.
١٢. البجيرمي، سليمان بن محمد، ١٩٩٦م، *حاشية البجيرمي على الخطيب*، ج ٥، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.

طبع

سال دهم - شماره ٣٦ - تابستان ١٣٩٠

٨٨

۱۳. البهوتی، منصور بن یونس، ۱۹۶۵م، *شرح منتهی الارادات*، ج ۳ و ۶ مصر، دارالعروبه، اول.
۱۴. _____، ۱۹۸۲م، *کشاف القناع على متن الاقناع*، ج ۵، تحقیق هلال المصلیحی، بیروت، دارالفکر.
۱۵. البیهقی، احمد بن الحسین، ۱۹۹۴م، *السنن الكبرى*، ج ۷، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مکه، دارالباز، اول.
۱۶. التهاونی، ۱۹۷۷م، *کشاف اصطلاحات الفنون*، ج ۴، الهيئة المصرية، اول.
۱۷. الجبعی العاملی، زین الدین (شهید ثانی)، [بی تا]، *الروضه البهیه فی شرح المعة الدمشقیه*، ج ۳، تصحیح و تعلیق سید محمد کلانتر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۸. الجبعی العاملی، زین الدین (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، *مسالك الافهام*، ج ۱۴، قم، انتشارات مؤسسه معارف الاسلامیه.
۱۹. الجزری، ابوالسعادات، ۱۹۷۹م، *النهاية فی غریب الاثر*، ج ۲، تحقیق طاهر الزاوی، بیروت، المكتبة العلمیه.
۲۰. الجصاص، احمد بن علی الرازی، ۱۴۰۵ق، *احکام القرآن*، ج ۲، تحقیق محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۱. حجتی کرمانی، علی، ۱۳۷۱ش، *سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ*، تهران، آوند دانش، دوم.
۲۲. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۳ق، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۱۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. الحصری، احمد، ۱۹۸۶م، *علم القضاء ادلة الاثبات فی الفقه الاسلامی*، ج ۱، بیروت، دارالکتب العربی، اول.
۲۴. الحطاب، محمد بن محمد، ۱۹۹۵م، *مواهب الجلیل شرح مختصر خلیل*، ج ۶، دارالفکر.
۲۵. حلّی، جعفر بن الحسن (محقق)، [بی تا]، *المختصر النافع فی فقه الامامیه*، مصر، دارالکتب العربی.
۲۶. _____، ۱۳۶۸ش، *تسوانع الاسلام*، ترجمه احمد یزدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، پنجم.
۲۷. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه)، [بی تا]، *تحریر الاحکام الشریعة علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث الاسلامی.

٢٨. ———، ١٤١٣ق، قواعد الاحكام فى مسائل الحلال والحرام، مؤسسة النشر الاسلامى.
٢٩. خمينى، سيدروح الله، ١٤٠٣ق، تحرير الوسيلة، ج ٢، تهران، مكتبة الاعتماد، چهارم.
٣٠. خوانسارى، سيداحمد، ١٣٦٤ش، جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، ج ٦، قم، مؤسسه اسماعيليان، قم، دوم.
٣١. خوئى، سيدابوالقاسم، [بى تا]، مباني تكملة المنهاج الصالحين، بيروت، دارالزهراء للطباعة والنشر.
٣٢. الدسوقى، محمد بن عرفه، ١٩٨٠م، حاشية الدسوقى على الشرح الكبير، ج ٤، دمشق، دار احياء الكتب العلمية، اول.
٣٣. الرازى، محمد بن ابى بكر، ١٩٩٥م، مختار الصحاح، تحقيق محمود خاطر، بيروت، مكتبة لبنان.
٣٤. الرحيباني، مصطفى بن سعد، ١٩٧٩م، مطالب اولى النهى شرح غاية المنتهى، ج ٦، بيروت، دارالميسره، دوم.
٣٥. الرصاع، محمد بن قاسم، [بى تا]، شرح حدود ابن عرفه، بيروت، دارالمكتبة العلمية، اول.
٣٦. الرملى، احمد بن حمزه، ١٩٩٣م، نهاية المحتاج الى شرح المنهاج، ج ٨، بيروت، دارالفكر.
٣٧. رؤاس قلعه جى، محمد، ١٤١٨ق، موسوعة فقه عمر بن الخطاب عصره وحياته، بيروت، دارالنفاس، پنجم.
٣٨. روحانى، سيد محمد صادق، ١٤٢٩ق، فقه الصادق فى شرح التبصره لمحقق الحلى، ج ٣٨، قم، انتشارات الاجتهاد، چهارم.
٣٩. الزحيلي، وهبه، ١٤١٨ق، الفقه الاسلامى وادلته، ج ٨، دمشق، دارالفكر، چهارم.
٤٠. الزيلعى، عبدالله بن يوسف، ١٣٥٧ش، نصب الرأية تخرج احاديث الهداياه، تحقيق محمد يوسف البنورى، مصر، دارالحديث.
٤١. الزيلعى، عثمان بن على، ١٣١٣ش، تبيين الحقائق، بيروت، دارالمعرفه، دوم.
٤٢. السرخسى، محمد بن احمد بن سهل، ١٩٩٣م، المبسوط، ج ١٦، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.
٤٣. السيواسى، محمد بن عبدالواحد، ٢٠٠٣م، شرح فتح القدير، ج ٧، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.
٤٤. الشافعى، محمد بن ادريس، ١٣٩٣ش، الام، بيروت، دارالمعرفه، دوم.
٤٥. الشربينى، محمد بن احمد الخطيب، ١٩٨٢م، معنى المحتاج الى معرفة الفاظ المنهاج، ج ٦، بيروت، دارالفكر.

۴۶. شیخی زاده داماد، عبدالرحمن بن محمد، ۱۹۹۸م، *مجمع الانهر*، شرح ملتقى الابحر، ج ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول.
۴۷. شیرازی، سیدمحمد، ۱۴۰۹ق، *الفقه*، ج ۸۶، بیروت، دارالعلوم، دوم.
۴۸. الصاوی، ابوالعباس احمد، ۱۹۸۶م، *حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر*، بیروت، دارالمعارف، اول.
۴۹. الصعیدی العدوی المالکی، علی، ۱۴۱۲ق، *حاشیة العدوی*، ج ۲، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت، دارالفکر.
۵۰. طباطبائی، سیدعلی، ۱۴۲۲ق، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، ج ۱۵، قم، مؤسسه آل البيت، اول.
۵۱. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۴۱۷ق، *الخلاف فی الاحکام*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۵۲. الظاهری، علی بن احمد ابن حزم، ۱۹۸۰م، *المحلی بالاثار*، ج ۱۳، بیروت، دارالجلیل.
۵۳. العبدری، محمدبن یوسف، ۱۹۸۶م، *التاج والاکیل لمختصر خلیل*، ج ۸، بیروت، دارالکتب، اول.
۵۴. العسقلانی، احمدبن علی بن حجر، ۱۹۶۴م، *تلخیص الحییر*، ج ۴، تحقیق السیدالبیمانی، مدینه.
۵۵. العسنى الصنعانی، احمدبن قاسم، ۱۹۶۱م، *التاج المذهب لاحکام المذهب*، ج ۴، یمن، مکتبة الیمن الکبری، اول.
۵۶. علم الهدی، سیدعلی بن حسینی موسوی (سیدمرتضی)، ۱۴۱۵ق، *الانتصار فی انفرادات الامامیه*، قم، دفتر انتشارات الامامیه.
۵۷. علی حیدر، ۱۹۵۳م، *درر الاحکام فی شرح مجلة الاحکام*، بیروت، دارالجلیل، اول.
۵۸. فرموزا، محمد (ملاخسرو)، [بی تا]، *درر الاحکام شرح غرر الاحکام*، بیروت، دار احیاءالکتب العلمیه، اول.
۵۹. الفیروزآبادی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۶م، *القاموس المحیط*، ج ۱، بیروت، المؤسسة العربیة للطباعة، پنجم.
۶۰. قاضی نعمان، ابوحنیفه بن ابی عبدالله محمدبن منصوربن احمدبن حیون، [بی تا]، *دعائم الاسلام*، ج ۲، [بی جا].
۶۱. القیلوبی، احمد سلامه، ۱۹۸۸م، *حاشیة قیلوبی*، ج ۴، بیروت، دار احیاءالکتب العربیة، اول.

- ٦٢ الكاسانى، علاءالدين، ١٩٨٢م، *بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع*، ج ٦، بيروت، دارالكتاب العربى، دوم.
- ٦٣ محقق داماد، سيدمصطفى، ١٣٨٧ش، *قواعد فقه*، ج ٣، تهران، مركز نشر علوم اسلامى.
- ٦٤ المرادوى، على بن سليمان، [بى تا]، *الانصاف*، ج ١٢، تحقيق محمد الفتى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- ٦٥ مرواريد، على اصغر، ١٤١٠ق، *سلسلة الينابيع الفقهيه*، ج ١١، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، اول.
- ٦٦ معلوف، لويس، ١٣٨٣ش، *المنجد*، ج ١، ترجمه مصطفى رحيمى نيا، تهران، انتشارات صبا، سوم.
- ٦٧ المغربى، محمد بن عبدالرحمن، [بى تا]، *مواهب الجليل*، بيروت، دارالفكر، دوم.
- ٦٨ المقدسى، ابراهيم بن مفلح، ١٤٠٠ق، *المبدع فى شرح المقنع*، ج ٦، بيروت، دارالكتاب الاسلامى.
- ٦٩ ———، ١٤١٨ق، *الفروع*، ج ٦، بيروت، دارالكتب العلميه، اول.
- ٧٠ مكارم شيرازى، ناصر، ١٣٥٣ش، *تفسير نمونه*، تهران، دارالكتاب الاسلاميه، دوم.
- ٧١ ———، ١٤١٦ق، *القواعد الفقيهيه*، ج ٢ و ٥، قم، مدرسه امام على بن ابى طالب، چهارم.
- ٧٢ مكى العاملى، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، ١٤١٤ق، *الدروس الشرعيه فى فقه الاماميه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.
- ٧٣ نجفى، محمدحسن، ١٣٩٦ش، *جواهرالكلام*، ج ٤١، تهران، المكتبة الاسلاميه، دوم.
- ٧٤ نورى طبرسى، ميرزا حسين، ١٤٠٨ق، *مستدرک الوسائل*، ج ١٧، بيروت، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، دوم.
- ٧٥ النيشابورى، مسلم بن الحجاج، [بى تا]، *صحيح مسلم*، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول.
- ٧٦ الهيثمى، احمد بن محمد بن حجر، ٢٠٠٤م، *تحفة المحتاج فى شرح المنهاج*، ج ٤، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول.